انفجار اطلاعات‏ و آموزش دینی

مقدمه

«کمیسیون بین‏المللی مطالعه درباهء مسائل ارتباطات»،مرکب از شانزده تن از برجسته‏ترین دانشمندان و متخصصان‏ بین‏المللی،در بخشی از گزارش خود به یونسکو با اشاره به«نیروی محرک و تهدید فرهنگ»از سوی رسانه‏های جمعی‏ چنین آورده‏اند که:«رسانه‏های جمعی،خواه ناخواه در برابر فرهنگ مسئولیتی عظیم برعهده دارند،زیرا تنها آن را انتقال نمی‏دهند،بلکه محتوای آن را انتخاب می‏کنند و سرچشمهء آن هستند،باوجودی که بسیاری از شکلهای سنتی‏ و شکلهای میان فردی فرهنگ هنوز وجود دارد،حقیقت این است که رسانه‏های جمعی،خوراک فرهنگی میلیونها نفر را تأمین و در واقع نو برای نسلهای آینده ایجاد می‏کنند؛فرهنگی که هنوز بسیار زود است که ماهیت آن را تعریف کنیم تا چه رسد به داوری درباره ارزش آن.(مک براید،1369،ص 67).

بنابراین،این مقال تنها در پی این مجال است که با ذکر عمده‏ترین ویژگیهای فرهنگ رسانه‏های جمعی،موقعیت‏ آموزش«دینی»را در شرایط معاصر بررسی کند و نشان دهد که رشد اطلاعات در زمینه‏های مختلف و به خصوص‏ حجیم شدن اطلاعات دینی،چه تأثیری بر مطالعات دینی و خود دین خواهد داشت:

تخصصی شدن( Specialization )

بعد از انقلاب صنعتی،علوم و فنون بشری رشد شگفت‏انگیز و غیرقابل باور پیدا کردند.این رشد«لحظه افزون»و تصاعدی مجال‏ ذوفنون بودن و بر همه علوم زمانه تسلط داشتن و آگاهی اجمالی بر تمام‏ ساحتهای زندگی داشتن را از انسان گرفت و به عوض آن پدیده«تخصص» را به او داد و به قول هربرت مار کوزه،او را انسانی تک‏ساحتی بار آورد.البته در این میان طرفه این است که کودک تخصص،به محض‏ اینکه پای در عرصه هستی می‏گذارد،دست اندرکار رشد و گسترش‏ اطلاعات می‏شود.ویلیام بارت در این‏باره می‏گوید:«تخصصی شدن‏ بهای گزافی است که ما برای پیشرفت دانش می‏پردازیم»(بارت،1977، ص 5)

تک بعدی شدن انسانها به یاری سرعت و شتاب سرگیجه‏آور دنیای‏ مدرن،تنوعی شگرف را در تمامی ابعاد بر جامعه بشری عارض ساخت‏ و آن را«اتمیزه»کرد.این تنوع و گونه‏گونی آنچنان وسیع دامن گسترانید که بیم و هراس از هم گسیختن جوامع و تنهایی انسان در انبوه جمعیت‏ را در دلهای هوشیار و حساس جایگزین کرد.در یک چنین فضایی، نیاز به«اطلاعات»به مثابه عاملی که از برزو چنین شکافهایی جلوگیری‏ کند،و برای«وصل کردن»بیاید،به شدت و ضرورتی تام،ادراک و احساس شد؛یعنی افراد حالا که متخصص شده و در نتیجه از دیگر تخصص‏ها مهجور افتاده بودند برای ارتباط با دیگر تخصص‏ها-که در حال گسترش لحظه‏ای بودند-و بهره‏برداری از محصولات و امکانات‏ آنها،نیازمند اطلاعاتی بودند که به شکل تصاعدی و چند شاخه در حال‏ افزایش و انبوه شدن بود.

«اطلاعات»از طلیعه هستی انسان بر روی کره خاکی در زندگی او نقش بازی کرده است؛منتهی از آنجا که سرعت تحولات زندگی بشر در آغاز،بسیار کند و بطئی به منصه ظهور می‏رسید،نیاز به اطلاعات به‏ شکل جدی و ضروری و حتی حیاتی،رخ ننموده بود،اما به تدریج که‏ سرعت تحولات فزونی گرفت و به موازات شتاب آن،نیازهای موسمی و مقطعی آدمیان،پر شماره شد،«اطلاعات»عزیز شد و منزلت یافت.

احساس نیاز به اطلاعات سریع و فراوان و دمادم که همزاد و همراه تمدن‏ جدید،پای در عرصه هستی می‏نهاد پایه و مایهء تکوین علوم و ابزار ارتباطی نوین است و در رابطه دوسویه،این علوم و ابزار هم‏ به نوبه خود زمینهء«انفجار اطلاعات»را فراهم آوردند«ماده‏ سوختی انقلاب اطلاعات،مخلوط منفجر شونده‏ای است که دو عنصر آن عبارتند از تنوع و سرعت دگرگونی.آنها را ترکیب کنید، آنگاه شما انفجاری از اطلاعات خواهید داشت.»(تافلر،1364، ص 142)

سرعت بروز تحولات و تنوعات به میزانی که شتابش فزونی می‏گرفت، جامعه پیچیده و پیچیده‏تر می‏شد و پیچیده‏تر شدن جامعه،اطلاعات بیشتری‏ را برای منسجم ماندن آن طلب می‏کرد.یکی از پیامدهای تحولات فراوان‏ و گوناگون جامعه معاصر،تنوع و تفرق در ارزشها و ایستارها و قوانین‏ و محصولات جوامع بشری است که گوناگونی و تنوع به نوبه خود، سطح اطلاعات لازم برای حفظ هماهنگی و یکپارچگی اجتماعی را ارتقاء می‏دهد.

جامعه‏ای که در عرصه تنوع و دگرگونیها نتواند اطلاعات لازم مبتنی‏ بر فرهنگ خودش را برای بهره‏برداری صحیح از آن تنوع و تغییرات‏ عرضه کند،در واقع بدون هیچ دفاعی پذیرای فرهنگ بیگانه شده است و بدیهی است که این پذیرش،نه در سطح«تبادل فرهنگی»که در حیطه‏ «تهاجم فرهنگی»مطرح خواهد بود.ولی چنانچه فرهنگ مورد بحث‏ موفق به تولید این اطلاعات شد و به یاری آن،هاضمه‏ای یافت که در بهره‏وری از محصولات و امکانات فرهنگ بیگانه قوی بود و بعد از هضم،آن امکانات و محصولات رایحه و صبغهء فرهنگ خودی را به‏ چهره گرفت،نشانی قاطع از بالندگی و پویایی و سرزندگی فرهنگ‏ خودی عیان خواهد شد.

محاق سؤالات اصلی بشر

هدف و وظیفه دین در جهان مادی از ازل تا ابد،هدایت انسانها از ظلمات عالم ماده و غربت غریبه به سوی مشرق انوار و نور مطلق است، لازمه ضروری و انفکاک‏ناپذیر چنین رسالتی این است که دین بتواند تصویری واضح و روشن از هستی و جایگاه آدمی در آن و دلایل خلقتی‏ چنین نظامی-که نظام احسن است-را به دست دهد.حصول چنین‏ تصویری هم افق و مقارن با تفکر و تأمل ژرفانگر آدمی درباره هستی به‏ منصه ظهور می‏رسد و پیامد ظهور این تصویر،طلوع سؤالات اصلی‏ حیات بشری در افق ذهنی اوست،سؤالاتی از قبیل:از کجا آمده‏ام؟ چرا آمده‏ام؟به کجا می‏روم؟و...همین پرسشهاست که اندیشمندان‏ سترگ بشری را به خود معطوف می‏دارد و جان آنان را والایی و معنویت‏ می‏بخشد و بدون نیل به پاسخ این پرسشها چگونه می‏توان از حضور دین‏ و معنویت سخن به میان آورد:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم‏ که چرا غافل از احوال دل خویشتنم‏ از کجا آمده‏ام،آمدنم بهرچه بود به کجا می‏روم آخر ننمایی وطنم

«مولوی»

پاسخ این پرسشها،تصویری کامل و هماهنگ از هستی فراهم‏ می‏آورد.هرگاه به هر دلیلی این تصویر کلی و هماهنگ مختل شود،آدمی‏ نخواهد توانست جایگاه و پایگاه خود را در هستی بیابد و این امر منجر به حیرانی و سرگردانی او خواهد شد.

از سوی دیگر،اگر بر دو نکته عجیب بحث انفجار و گسترش اطلاعات،مداقه کنیم،در خواهیم یافت که چگونه مجال و فرصت توجه‏ به این پرسشها سلب شده است،آن دو نکته عبارتند از:

الف:بشر باوجود اینکه در عصر انقلاب ارتباطات،اطلاعات فراوانی‏ به دست آورده است در عین حال سهم و بهره کمتری از معنا را نصیب‏ برده است.«ژان بودریا،خوش‏بینی نظریه‏پردازانی چون مک‏لوهان را که می‏گویند با پیشرفت رسانه‏ها حجم بیشتری از اطلاعات دقیق در دسترس مردمان قرار می‏گیرد،رد کرد و کوشید تا از شماری احکام که‏ به گمانش درست می‏آمد،نتایج نادرست را بزداید.بودریا اعلام کرد که‏ در دنیای ما،هرچه رسانه‏های ارتباطی بیشتر پیشرفت کرده،و حجم‏ اطلاعات بیشتر شده،معنای کمتری به دست آمده است.»(احمدی، بابک،1374،صص 5-464)

ب:باوجود اینکه دانش ما گسترده و تفصیلی شده،اما به موازات‏ دو اتفاق مهم رخ داده اولا:گسترش در جزئیات ما را از عمیق‏ترین‏ تمنیات روح بشر یعنی مواجه با پرسشهای اساسی حیات غافل کرده‏ است و با غفلت از این پرسشها گویی ما قطب‏نمای حرکتمان را گم کرده‏ و متعاقب آن مختصات وجودیمان را از دست داده‏ایم؛در این حالت‏ گسترش بیشتر علوم،چه بسا بر غفلت و یا حیرانی ما بیفزاید.ثانیا: گسترش دانش ما در هریک از علوم همآغوش با گسترش مجهولات ما صورت می‏گیرد.تکیه بر این روند(بدون عنایت به پدیده محو پرسشهای‏ اساسی بشر از حیطه تفکر او)باعث می‏شود که اعتبار اظهارات ما از کف برود:«باوجود آن‏که دانش ما گسترده و تفصیلی شده بر مجهولاتمان هم افزوده شده است و به این ترتیب،تمامی اظهارات‏ ما دربارهء دین هم کمتر از همیشه معتبر است.»(آرتور،بهار 1370، ص 44)

اینک باتوجه به مطالبی که درباره رسالت دینی و رشد علوم ذکر شد، باید گفت:انسان و جامعه‏ای که زیرکی به خرج ندهد و غافلانه با پدیده‏ انفجار اطلاعات مواجه شود،کمترین غرامتش از دست دادن،تصویر کلی و کامل و هماهنگ از هستی است و چنین فقدانی،فرصت بروز آن‏ سؤالات اصلی و پی جویی پاسخهایش را سلب می‏کند و در نتیجه آن‏ دغدغه‏های اصلی و اساسی،که نیاز به دین را شدیدتر و مؤکدتر می‏سازد و در جان آدمی نمی‏نشیند و او را به کنکاش و تفحص وا نمی‏دارد؛بلکه‏ جهان معاصر،عمری او را در سراب مهلک جزیی‏ترین جزئیات به خود مشغول می‏کند و او را از بدست آوردن یک نقشهء کامل و منسجم و اصیل از هستی محروم می‏دارد.

انفجار اطلاعات که بازتابهای آن تمام ابعاد و ساحتهای گوناگون‏ زندگی ما را دربرگرفته است به‏گونه‏ای عمل می‏کند که به ندرت پرسشهای‏ اساسی هستی انسان را مورد توجه قرار می‏دهد.«با این حال،حتی‏ هنگامی که پای دین به میان می‏آید،یعنی آن زمینه‏ای از تجربهء بشری که‏ به‏طور سنتی به بی‏واسطه‏ترین وجه ممکن به دنبال پاسخگویی به غایات‏ اصلی ما بوده است،تلاشهای دانشگاهی مصروف تدقیق در مباحث‏ جزیی‏تر و غیر بغرنج‏تر می‏شود که هرچند از نظر فکری جذاب و مفتون‏کننده است،اما از طرح پرسشهای اساسی از قبیل این‏که ما کیستیم،برای چه هستیم و تعهدات بنیادین ما چه باید باشد،طفره می‏رود» (پیشین،ص 47)

راهکارها

وقتی پدیده محو پرسشهای اساسی بشر از صحنه زندگی او و گرفتاریش به پرسشهای فراوان و جزیی را به افزایش آگاهیهای او از ادیان مختلف و مکاتب بشری و شیوهء متفاوت زندگی و دیگر اطلاعاتش‏ از یک سو و سرعت تصمیم‏گیریهای او-که به کثرت اختیارات او و حرکتش از تقدیر به سوی انتخاب منجر شده-از دیگرسو،علاوه کنیم.

به وضوح عیان می‏شود رسالتی بس خطیر برعهده معلم متعهد دینی نهاده‏ شده است.زیرا باید:

اولا:به هر نحو ممکن آن پرسشهای اساسی را به پهنه زندگی‏ دانش‏آموز بکشاند،تا ذهن او این توانایی را کسب کند که بین اعمال‏ جزیی و پراکنده او و غایات حیاتش ارتباطی معقول و معنادار برقرار سازد:«هنگامی که انسان غایات اصلی اعمال خود را مورد پرسش قرار می‏دهد،در واقع از خود می‏پرسد،به چه دلیل و در قبال چه کسی‏ متعهدم،درست همین غایات اصلی است که با تراکم اطلاعات تخصصی، زیر فشار انبوهی از دلبستگیهای حاشیه‏ای و کم‏اهمیت دچار خفگی‏ می‏شود.»(پیشین،ص 46)بدون ایجاد دغدغه معقول دربارهء این پرسشها، دستیابی به ستاره راهنما غیرممکن می‏شود و جرقه‏های معلومات جزیی‏ هم هیچ افقی را برای او روشن نمی‏کنند.

ثانیا:در عصر حاضر که به یاری و مدد تکنولوژی و ارتباطات‏ نوین،همه چیز سرعتی خیره کننده یافته است؛همانطور که آموخته‏ایم‏ چطور از وسایل نقلیه سریع استفاده کنیم،همانطور هم باید نقش هدایتگری‏ دین را در دنیای سرعت گرفته مدرن اعمال کنیم.سرعت زیاد اتومبیل‏ باعث شد که ما از چراغها و علائمی استفاده کنیم که در آن سرعت زیاد امکان«دید»و عکس‏العمل را برای راننده متناسب با مسیر فراهم آورد و در کمترین زمان،بالاترین اطلاعات را دربارهء مسیر و نیازهای او به او انتقال دهد.بر همین سیاق،اینک نیز تعلیم دهندگان و مبلغان دینی باید در کمترین فرصت و زمان،اصلی‏ترین و بنیادی‏ترین معارف و نشانه‏های‏ «دینی»را تعلیم و ترویج کنند.

ثالثا:باید توجه داشت که تنوع و تحولی که از آن سخن رفت لزوما در جهان واحدی رخ نخواهد داد،بلکه این تحولات و تنوعات با عملکردها و آثارشان،دنیاهای متعددی به وجود آورده‏اند:«انسان معاصر در دنیاهای متعدد زندگی می‏کند و دائما میان قالبهای ظاهرا معقول و سازگار،اما در واقع رقیب و غالبا متناقض در نوسان است و هریک از این قالبها به دلیل همزیستی غیر ارادی با سایر قالبهای ظاهر معقول‏ تضعیف می‏شوند»(برگر،1971،ص 61) دنیاهای متعدد

تخصص به همراه تنوع و گسترش خیره‏کننده اطلاعات(چنانچه‏ پیش از این آمد در ارتباطی متقابل)همچون دو شهپر،همای علم را اوجی بر دامنه بخشیدند و ماحصل این اوج‏گیری تخصص بیشتر و بیشتر بود که منجر به ایجاد دنیاهای متعدد شد:دنیای علم،دنیای ورزش، دنیای هنر و...که البته در دل هریک از این دنیاها،دنیاهای دیگری رخ‏ می‏نمود مثلا در هنر می‏شود از دنیاهای موسیقی،نقاشی،سینما و...نام‏ برد.بحث از این دنیاهای متعدد محتاج مقدمات زیادی است و مجال‏ فراخی را طلب می‏کند،تا فراهم آمدن چنان مجالی،به اشاره‏ای مختصر در این مقال اکتفا می‏کنیم.

اینک«ورزش»خود دنیایی و بلکه دنیاهایی به وجود آورده است که‏ اگرچه در کلیتش با دینی مثل اسلام هماهنگ و سازگار است،اما نحوه‏ اجرایش در سطح جهان و اشکال گوناگون قهرمان پروری و حرفه‏ای‏ بودنش در پاره‏ای زمینه‏ها،متناقض و متعارض با این دین است.ورزش‏ دیگر به آن شکل سادهء گذشته‏اش نیست و این فرم جدید پیچیده‏اش‏ شباهت بسیار کمی با آن شکل ساده دارد و نباید نظر اسلام را درباره‏ فایده‏های«ورزش کردن»و شرطبندی در ورزشهایی مثل اسب سواری‏ و تیراندازی را بر تمام ابعاد و شئونات دنیای عریض و طویل ورزش‏ تسری داد.ورزش اکنون در دنیای خاص خودش حکومت ویژه‏ای‏ دارد و حالات شگفتی بروز می‏دهد،که آن را از شکل بازی و سرگرمی‏ و حتی کسب سلامت به مفهوم سنتی آن خارج می‏سازد،کسانی که منغمر در این عالم می‏شوند ویژگیهای خاصی دارند،آنان با محبوس شدن در این عالم-به استثناء پاره‏ای استثناهای نادر-از سایر عوالم و به‏ خصوص عالم دین غافل می‏شوند و این غفلت به دلیل حاکمیت مادیت‏ بر این عالم است،قیمتها،قوانین و زدوبندهای جهانی آن و...بازار گرمی‏ ایجاد کرده است که این حدیث شریف را بارزتر کرده است که دنیا بحری‏ است عمیق و چه بسیار دانشمندان در آن غرق شده‏اند.گرمی این دنیا به‏ نوبه خود بازار دنیاهای دیگر و به خصوص دنیای سیاست را رونق و گرمی می‏بخشد،زیرا دلسپردگان تک‏ساحتی این دنیا،به نازلترین حد اراده تنزل می‏یابند.

البته غرض از این مطالب آن نیست که این دنیا را یکباره محکوم‏ کنیم یا خدای ناکرده پاره‏ای امتیازها و قابلیتهای آن را نفی کنیم بلکه‏ هدف این است که مبلغ یا معلم دینی به خوبی در این دنیا غور و تأمل کند و ماهیت آن را بشناسد و نیک دریابد که اگر مخاطبش معطوف به این‏ دنیاست در چه حالتی به سر می‏برد،زیرا سخن گفتن با چنین فردی، زبان ویژه‏ای را می‏طلبد،بکوشد تا به این زبان راه برد تا مجال ارتباط و مفاهمه فراهم آید،که بدون ایجاد چنین ارتباطی،تعلیم و تبلیغ به بار نخواهد نشست.

«هنر»نیز خود دنیایی را به وجود آورده است،که پیچیدگیهای بسیار پیدا کرده است.نمی‏توان تمام طول و عرض و تمام ابزارها و تکنولوژیهای‏ آن را با یک«حکم»مورد قضاوت قرار داد.«ستاره‏سازی»این عالم، که اینک جامعه ما را نیز به شکل جدی در برمی‏گیرد،و برخی دیگر از جوانب عالم هنر،در تعارض و تناقض با دین مبین اسلام قرار دارد.

ستاره‏سازی آمریکاییان و دیگر کشورهای غربی از این بابت است که به‏ مبانی جهان‏شناسی محکم و مستدلی قائل نیستند و این«ستاره‏ها»باعث‏ می‏شوند بشر معاصر در انتخابهای لحظه به لحظه‏اش به آنها تأسی جوید:

این نوشابه را بنوشد چون آن ستاره می‏نوشد؛این لباس را بپوشد چون آن ستاره می‏پوشد،اینگونه زندگی کند چون...اما ما چرا به ستاره‏سازی تن سپرده‏ایم،چرا در تبلیغاتمان از ستاره‏ها استفاده‏ می‏کنیم؟غرب ستاره‏سازی می‏کند تا با آن ستاره‏ها،سلیقه‏ها و حتی ایستارهای سیاسی و فرهنگی مردم را تعیین کند و از این رهگذر آنها را کنترل نماید.ما چرا اجازه می‏دهیم ستاره‏ها،هنرپیشه‏ها و ورزشکارانی که در بیرون دارای فساد اخلاقی هستند،«دم»از دین‏ اسلام بزنند؟آیا به آن همه حدیث دربارهء رابطهء عامل بودن و تأثیر کلام‏ باور نداریم؟

فرهنگ توده‏ساز

مهمترین بحث کتاب«دیالکتیک روشنگری»شاید بحث«صنعت‏ فرهنگ»باشد که ره‏آورد آن محصولی به نام«فرهنگ توده‏ای»است که‏ باعث می‏شود،تولید اثر فرهنگی همچون تولید کالا درنظر گرفته شود و تحت چنین نگرشی،فرهنگی پست و نازل نضبح گیرد.

واهیت وسایل ارتباطجمعی به‏گونه‏ای است که قدرت عجیبی در «توده‏وار»ساختن دارد.به خصوص وسایلی مثل ماهواره و تلویزیون.تولید برنامه‏های تلویزیونی به مثابه کالا،باعث می‏شود که هنر تلویزیونی،هنری توده‏وار باشد،«هنر توده‏ای نه‏تنها تعالی‏دهندهء استعدادها،ذوق و نیازهای زیبایی شناسانه نیست،بلکه منش سرکوبگر دارد.اینجا لذت یعنی«فکر نکردن»،به هیچ چیز نیاندیشیدن،از یاد بردن‏ دشواریها،معضلها،تناقضها و رنجها،حتی وقتی به نمایش گذاشته‏ می‏شوند.این‏سان لذت بردن از محصول هنر توده‏ای با«واپسین‏ هسته‏های مقاوم اندیشه»می‏جنگد.آن آزادی‏ای که چنین لذتی،وعده‏اش‏ را می‏دهد«رهایی است از اندیشه و از نفی کردن»به یاری صنعت فرهنگ، پذیرش،همنوا شدن با دیگران،از میان رفتن گفتگوی آزادانه براساس‏ تمایز اندیشه‏ها و از میان رفتن استقلال فکر پدید می‏آیند.هنر توده‏ای و محصولات صنعت فرهنگ،تمایزهای درونی میان عناصر جمع‏ را برنمی‏تابند.همه باید به لحظه‏های غمگین یک ملودرام بگریند، از پایان شاد یک فیلم خوشحال شوند و بپذیرند که راز دشواریها، ناکامیها،شکستها در«طبیعت»و نهاد انسانی نهفته است و چندان‏ ارتباطی به نابرابریهای اجتماعی ندارد.»(احمدی،بابک،1372 ص 143)

آری تمام کسانی که مقهور و مجذوب تلویزیون شده‏اند خود را به جای قهرمانان فیلم می‏گذارند و در لذتها و موفقیتهای او سهیم و شریک‏ می‏شوند و...کم‏کم مجال اندیشیدن درباره واقعیتها و زیباییهای حقیقی‏ زندگی را از کف می‏دهند و در کارکرد نهایی فرهنگ توده‏ای محو می‏شوند.به ظاهرکه می‏نگری عضوی از آن«توده»و«انبوه»شده‏اند که‏ در«عیش زندگی می‏کنند و در خوشی می‏میرند»اما چون نیک‏نظر می‏کنی به قول رایزمن آنها را«انبوه تنها»که در واقع ظهور تنهایی انسان‏ است می‏یابی.

با چنین خصوصیاتی هنگامی که تلویزیون اقدام به ساخت برنامه‏های‏ مذهبی می‏کند به محدودیتهایی گرفتار می‏آید:محدودیت زمانی،محدودیت‏ از نظر قالب،محدودیت از نظر توانایی انتقال محتوا و...«رادیو و تلویزیون ارائه‏کنندهایی دایمی و مستمر هستند،ماشینهایی هستند که به‏ تولید صدا و تصویر می‏پردازند.این وسایل امکان تأمل برای تفکر به‏ افراد نمی‏دهند،تأملی برای پیوندبخشی جنبه‏های مختلف فراهم نمی‏شود، بازگشت به گذشته ممکن نیست و بازخوانی امکانی ندارد و این موقعیت‏ در میان بینندگان تلویزیون به مراتب بیش از شنوندگان رادیو،ایجاد نوع‏ خاصی از گرایش روانی می‏کند که ویژگی آن انحصارا«دریافت‏کنندگی» است»(کازنو،1356 ص 239)

از کلمه تا تصویر

می‏دانیم که معارف دین مبین اسلام در قالب کلمات و به شکل مکتوب‏ به ما رسیده است.کلمات که حاملان معارف الهی بوده‏اند.به دلیل جنبه‏ و ویژگی«کلی»بودن و همچنین بهره‏گیری و استمداد از قوه خیال‏ مخاطب،به نحو بسیار ظریفی فضای قدسی آن معارف را حمل کرده‏اند.

گسترش غیرقابل باور تلویزیون و ماهواره و سایر وسایل تصویری، باعث شده‏اند که به تصویر درآوردن این معارف ضرورتی بدیهی تلقی‏ شود و از سوی کشورهای گوناگون اقدام به ساختن فیلمهای درباره‏ تاریخ اسلام و مضامین اسلامی بشود و این اقدام البته مشکلات خاصی‏ را به همراه آورده است.

کلمه از آنجا که کلی است،خلاقیت تصویری خود را مرتبه‏ «خیال»مخاطب بروز می‏دهد و در نتیجهء بسیاری از عوامل که از شعور آگاه و ناآگاه سرچشمه می‏گیرد.قداست خود را حفظ می‏کند،اما چون‏ به تصویر کشیده شود،خلاقیت فضای بی‏کران خیال مخاطب،بدان‏ جلوهء تصویر شده محدود و منحصر می‏شود،یعنی در یک چنین تصویری، آن حقیقت سیال،«منجمد»می‏شود و از جولان و حرکت و تعالی باز می‏ماند،درک همین نکته بود که باعث شد شهید بزرگوار سید مرتضی‏ آوینی،دردمندانه فریاد برآرد که:«سمبلیسم،تنها راهی است که سینما برای گریز از جمود و انجماد تصویر در پیش دارد.»(آوینی،1370 ص‏ 204).

پیش از این اگر معلم به یاری کلمات از جنگهای صدر اسلام یا حوادث ویژه زندگی ائمه معصوم(ع)سخن می‏گفت تکیه بر قوه خیال و تصویرسازی مخاطب می‏کرد که به صورت«مقدس»و«متعالی»بود.

شاید هیچیک از ما در لحظه‏ای که یکی از این حوادث را می‏شنیدیم‏ دقت نکرده‏ایم که در خیال ما چه تصویرهایی شکل می‏گرفته است،اما رایحه قداست همآغوش جدایی‏ناپذیر این لحظات است.وقتی می‏شنیدیم‏ که امام علی(ع)بر کفشهایش وصله می‏زده،بر کف دست برادرش آهن‏ تفته نهاده،در خبیر را از جای کنده،در لیلة المبیت بر جای پیامبر خفته، بیست و پنج سال سکوت کرده،به کمیل دعایی آموخته که او بر سر آن‏ جانش را داده،بر منبر غم زنی یهودی را خورده که در مرزهای اسلام‏ خلخال از پایش درآورده بودند و او مسلمین را به یاری طلبیده بود اما کسی یاریش نکرده و امام فرموده بودند:اگر کسی از این غصه جان‏ بسپارد بر او حرجی نیست و...تصاویر باشکوه و مقدسی را در صقع‏ خیال خود احساس می‏کردیم که جانمان را تزکیه و والایی می‏بخشیدند، اما اینک بسیاری از این حوادث و وقایع به تصویر درآمده‏اند،معلم دینی‏ باید بداند و بر این دانسته تأمل و تدبر بورزد که دانش‏آموزی که فیلم‏ محمد رسول الله(ص)،امام علی(ع)اویس قرنی و دیگر فیلم‏هایی از این دست را می‏بیند نوع دیگری باید با او ارتباط برقرار کرد.در حال‏ حاضر معلم دینی نمی‏تواند نکته‏ای و سخنی از امام علی(ع)بگوید بی آن‏ که ملاحظاتی دربارهء سریال امام علی نداشته باشد،پس معلم دینی اولا ضروری است که تمام فیلم‏ها و سخنرانیهای دینی رسانه‏ها و مخصوصا تلویزیون را-حتی الامکان-از نظر بگذراند و نسبت به آنها بی‏تفاوت‏ نباشد چرا که زیربنای بحثهای او-خواه ناخواه-بر داده‏های رسانه‏ها تکیه خواهد کرد.

وهم بدیل خیال در جهان معاصر

خیال،یک قوهء روحی محض و مستقل از ارگانیسم مادی است و در نتیجه می‏تواند پس از نابودی آن به حیات خود ادامه دهد.

صدرالمتألهین در چندین اثرش بر این مطلب ابرام ورزیده و برهان اقامه‏ نموده است(اسفار،شواهد الربوبیه مبدأ و معاد،...)ملاصدرا به واسطه‏ همین نظر توانست محمل خوبی برای«معاد جسمانی»بیابد.«خیال» قوه‏ای است که رسوخ به درون عالم مثال و سفر به اقلیم هشتم به مدد آن‏ انجام می‏پذیرد.این عضو،هیچ‏یک از حواس یا قوای ارگانیسم‏ مادی نیست،به طریق اولی،عقل محض نیز نیست بلکه نیرویی واسط است که قبل از هرچیز نقش وساطت دارد،اما برای پیشگیری از سوءتفاهم،این نکته را باید متذکر شویم که عضو با قوهء موردنظر ما عضوی است که تبدیل حالات روحانی درونی را به حالات بیرونی، به وقایع دیداری که این حالات درونی را تمثیل می‏بخشند،ممکن‏ می‏سازد.

پاره‏ای فلاسفه قصد داشتند که در کنار سه ادراک حسی،خیالی،عقلی، و عوالم موازی آنها،ادراک وهمی و به موازات آن عالم وهم را هم مطرح‏ کنند.اما صدرالمتألهین و پیروان او(مثل مرحوم علامه طباطبایی(ره))

«وهم»را یک امر غیرحقیقی دانسته و آن را جز اضافه جوهر عقلی‏ به بدن،چیز دیگری به شمار نیاورده‏اند«این سخن در مورد مدرکات‏ واهمه نیز صحیح است زیرا صدرالمتألهین ادراک وهمی را جز ادراک کلی مضاف به شخص دیگری نمی‏داند.این فیلسوف‏ بزرگ بر این عقیده است که چون واهمه یک امر حقیقی نیست، ناچار در عالم آخرت و نشئه عقلی باقی نخواهد ماند.»(دینانی 1346، ص 389)

روحیه حاکم بر دنیای معاصر به علت ویژگی«عینیت‏گرایی»و «محسوس باوری»،اعتقاد به«غیب»را از دست داده،یا اینکه دستکم‏ آن را داخل پرانتز گذاشته است.تجلی این خصیصه و روحیه در وسایل‏ ارتباطجمعی،سبب شد که«وهم»جانشین«خیال»شود،چرا که در قلمرو وهم بهتر می‏توان از ضعفهای بشری سوءاستفاده کرد و او را مجذوب تولیدات دمادم فزاینده وسایل ارتباطجمعی نمود و در سایه‏ این انجذاب،روحیات و خلقیات او تغییر داد و در او روحیاتی‏ تعبیه کرد که خواهان و مددکار آن چیزی شود که سازندگان فیلم‏ طالب آنند.

وسایل ارتباطجمعی در سطح جهان(مخصوصا ماهواره و تلویزیون) خادم سرمایه‏داری هستند و هدفشان از جذب تماشاگر،آماده‏سازی‏ او برای«مصرف»بیشتر و«رقابت»است،«در وجود انسان‏ ضعفهای بسیاری وجود دارد که می‏توان نوک پیکان جذابیت را بدانجا متوجه داشت.از طریق چشمها می‏توان بر همهء وجود این‏ اسفندیار رویین‏تن غلبه یافت...و به تسخیر جادویی روان او «نایل»آمد.»(آوینی،پیشین)و این آنگاه بهتر ممکن و میسور می‏شود که‏ تکیه‏گاه وسایل ارتباطجمعی و مخصوصا فیلم‏سازی«وهم»مخاطب‏ باشد.

«اگر سینما بخواهد به ضعفهای روحی بشر:عواطف سطحی و مبتذل،تمایل به جلوه فروشی و خودنمایی،تمایل به غلبه و استکبار، تمایل به فرار از مواجهه با دشواریها و واقعیات،تمایل به تسلیم در برابرقدرت،غرایز شهوی،تمایل به اسراف و افراط در تمتع و لذت‏ جویی و...بنا شده،کار به رشد این صفات مذموم در وجود بشر خواهد انجامید و او را از حد اعتدال انسانی خارج خواهد کرد.»(آوینی، پیشین)

حالا تا حدودی معلوم می‏شود که چه ضرورتی سبب شد که عالم‏ مثال مفقود بشود و جای خود را به امر واهی«وهم»بسپارد زیرا اگر خیال،قوه‏ای باشد که به جهان واقعی،راهبر است آنگاه«هنر»در مقامی‏ قرار می‏گیرد که آدمی را به«کمال»نزدیک می‏کند و طبیعی است که هنر در تحقق این وظیفه‏اش نه‏تنها از«ضعف»های بشری سوءاستفاده‏ نمی‏کند،که با شناخت صحیح آنها و پذیرش واقعیتهایش،مانعیت و رادعیت آنها را از بین می‏برد.«هنر در قرب به عالم مثال با کشف مخیل‏ سروکار پیدا می‏کند و کشف مخیل به اعتباری آغاز عرفان و پایان هنر رسمی است.بدین معنی که هنرمند در مقام سالک،پس از جذبه و کشف‏ الهام الهی،شور عشق حق در وجودش احیا می‏شود.»(مددپور،1372، ص 271)خیال حقیقی و حقانی،علمی است که حق‏تعالی از بطن غیب‏ بی‏واسطه در اهل قرب و حضور قذف کند به حکم«قل ان ربی یقذف‏ بالحق علام الغیوب»(پیشین ص 276 به نقل از مصباح الهدایه،ص‏ 56)

قانع به خیالی ز تو بودم چو حافظ یا رب چه گدا همت و شاهانه نهادیم

اما«وهم»برای دست‏اندارکاران تبلیغات جهانی و کارگزاران سیاسیت‏ بین‏المللی«درمی»است که جمله آرزوهایشان را با آن می‏توانند خریداری‏ کنند،زیرا به یاری آن می‏توانند جهانی غیرواقعی و بی‏ریشه بیافرینند و با تسویلات و وساوس شیطانی،مخاطبانشان را به هبوطی دیگر ناگریز سازند،تا در پی این هبوط آدمیان لاجرم در دنیای موردنظر آنان‏ به زندگی بپردازند.

تنزل فرهنگ به سرگرمی

نیل پستمن که از مخالفان شیوه عمل وسایل ارتباطجمعی است و آثار خود را به تشریح و بررسی آثار و پیامدهای این رسانه اختصاص‏ داده است معتقد است که«هر وسیله ارتباطجمعی از نوعی بازتاب‏ برخوردار است.هر وسیله و ابزاری،صرف‏نظر از چارچوب محدود آن‏ و بدون توجه به کاربردی که در ابتدا از آن منظور بوده است،قدرت آن‏ را دارد که خود را از محدوده نخستین جدا کند و سیطرهء خود را در چارچوبی نوین و غیرقابل پیش‏بینی گسترش دهد.از آنجا که هریک از ابزارها و وسایل ارتباطجمعی به نوعی معین نظم و سامان‏دهی تفکر و اندیشیدن و نیز جذب و هضم تجربیات ما را هدایت می‏کند،لذا در شکل‏گیری حوزه‏های خودآگاهی و همچنین در شکل‏ددهی به نهادهای‏ اجتماعی ما نقشی گسترده و گوناگون دارد.این نقش تا آنجا پیش می‏رود که نه‏تنها در برداشت و استنباط ما از مفاهیمی نظیر تقوی و پارسایی و نیکی و زیبایی اثر می‏گذارد بلکه حتی بالهای تأثیر خود را بر نوع و چگونگی برداشت و بیان ما از هستی و نگرش و باورمان به حقیقت نیز می‏گستراند.حتی نوع رفتارهای که ما نسبت به استنباطها و تصورات‏ خود داریم متأثر از این ابزارها و وسایل است.(پستمن،1373،ص‏ 80)حمله اصلی و اساسی پستمن به تلویزیون بسیار صریحتر و روشنتر از سایر وسایل ارتباطجمعی بیان شده است.به نظر وی دیر زمانی است‏ که ما با دومین نسل از کودکانی سروکار داریم که تلویزیون برای آنها جای اولین و معتبرترین و سهل الوصول‏ترین آموزگار و در اغلب زمینه‏ها، قابل اعتمادترین همکار و صمیمی‏ترین دوست را اشغال کرده است.«به‏ بیان صریح و واضح:تلویزیون مرکز هدایت و کانون رهبری معرفت‏شناسی شده است...»(پیشین،ص 168)به عقیده پستمن«مسئله در این خلاصه‏ نمی‏شود که تلویزیون تنها یک سرگرمی و سرگرم‏کننده است بلکه مسئله‏ بر سر این است که سرگرم کردن و سرگرم شدن چارچوبی شده است‏ برای تولید برنامه‏ها و در همه شئون زندگی.تلویزیون،ارتباط دائمی ما را با جهان تضمین و تأمین می‏کند اما چگونه؟با تبسمهای بی‏دلیل و تکان‏ دهنده بر روی چهره.مشکل اساسی تلویزیون این نیست که برنامه‏های‏ سرگرم‏کننده هدیه می‏کند،بلکه مشکل اساسی آنجاست که هر موضوعی‏ را به‏عنوان موضوعی سرگرم‏کننده به نمایش در می‏آورد.(پیشین،ص‏ 181)

وی به‏دلیل همین سرگرم‏کنندگی تلویزیون است که آمریکاییان را کم‏اطلاع‏ترین و بی‏خبرترین مردم می‏داند که از حداقل اطلاعات عمومی‏ هم بهره‏مندند چرا که ایشان سرگرم‏ترین ملت جهان غرب هستند علاوه‏بر این در زمینه مسایل مذهبی نیز او عقیده دارد که به دلیل ماهیت تلویزیون، این رسانه وسیله‏ای مناسب برای این زمینه نیست و از سوی دیگر چون‏ سایر شرایط لازم که در یک محیط روحانی و مقدس(نظیر کلیسا و غیره)به وجود می‏آید تا پیام مذهبی تأثیر گذارد در تلویزیون پدید نمی‏آید، لذا آثار مطلوبی بر جای نمی‏گذارد و نمی‏تواند بینندگان خود را به حال و هوایی بکشاند و به دنیایی از قداست و معنویت سوق دهد و احساس«آن‏ جهانی»به آنها القا کند.وی دربارهء ماهیت تلویزیون و نقش آن در زمینهء مذهب می‏گوید:«...صفحه تلویزیون خود دارای ماهیتی ذاتی و برخوردار از گرایشی نیرومند به روان‏شناسی«این جهانی»است.ذهن‏ و روح ما و خاطرهء ما آنچنان از برنامه‏های عادی و روزمره و سرگرم- کننده و تبلیغات تجاری و انواع فیلمهای تفریحی انباشته و اشباع‏شده‏ است که اصولا مشکل می‏توان تصور کرد که قادر باشیم تلویزیون را از ساختار و خصلت غیر روحانی آن خارج کنیم و به آن هاله قدسی و ویژگی معنوی ببخشیم.تبدیل شکل«این جهانی»تلویزیون به شکلی«آن‏ جهانی»متناسب با معنویت و قداست مذهبی،چگونه ممکن است؟

تماشاچی نیز می‏داند که تنها با فشردن یک دکمه می‏تواند هر لحظه‏ که اراده کند از«آن جهانی»به«این جهان»و از قداست به روزمرّگی‏ بازگردد و به جای مراسم مذهبی،یک مسابقه هاکی،پیام‏ بازرگانی،یا کارتون را بر صفحه تلویزیون ظاهر سازد(پیشین، ص 237)

به‏هرحال به عقیده نگارنده،دبیر دینی باید بر این همه مطالب‏ عمیقا تأمل کند و سعی کند نگاه و نگرش دینی را در دانش‏آموزان‏ حفظ و تقویت نماید.آن نگاه قادر است از تمامی این تنزلها و فروکاهشها جلوگیری به عمل آورد در مجال بعدی به شرح این‏ نگاه و کیفیت صیانت آن از معنویت و قداست خواهیم پرداخت‏ (بعونه تعالی)

فهرست منابع

مک براید،شن و دیگران:یک جهان،چندین صدا-گزارش‏ کمیسیون مک براید(تهران-1369)ترجمه ایرج پاد،سروش،تافلر، آلوین،ورقهای آینده(تهران 1364)ترجمه دکتر نیک‏گهر،انتشارات‏ بهنشر.

احمدی،بابک،حقیقت و زیبایی،درسهای فلسفه هنر،(تهران- 1374)،نشر مرکز.

آرتور،کریس،فصلنامه فرهنگ شماره 3«دین و پدیده انفجار اطلاعات»(تهران-1370)

احمدی،بابک،مدرنیته و اندیشه انتقادی،(تهران-1372)، نشر مرکز

آوینی،سید مرتضی،آینه جادو،(تهران-1370)،انتشارات‏ برگ

دینانی،غلامحسین،شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، (تهران-1364)انتشارات حکمت

مددپور،محمد،نمود آگاهی تاریخی(تهران-1372)دفتر مطالعات دینی هنر.

پستمن،نیل،زندگی در عیش و مردن در خوشی(تهران-1373) ترجمه دکتر صادق طباطبائی،سروش

William Barrett Irrational Man,A study in Existentixl . Philosophy Connecticut:Greenwood Press 1977 Peter L.Berger,A Rumour of Angels:Modern Society and the Rediscovery if super-natural Penguin . 1971